اسفار اربعهٔ عرفانی از دیدگاه امام خمینی(س) و حکیم قمشه‌ای

هادی وکیلی*

پریسا گودرزی**

محبوبه امانی***

چکیده: مطالعه دو دیدگاه حکیم قمشه‌ای و امام خمینی دربارهٔ اسفار اربعه، معلوم می‌دارد که بین این دو دیدگاه در عین شباهت‌ها، تفاوت‌هایی نیز به چشم می‌خورد. امام خمینی و حکیم قمشه‌ای در هریک از سفرهای چهارگانه از حیث ارکان و احکام آن‌ها مثلاً احکام سفر دوم شباهت‌هایی دارند، اما در موارد دیگر تفاوت‌هایی را نشان می‌دهند. امام خمینی و حکیم قمشه‌ای بیشترین شباهت را در تفسیر ماهیت و ویژگی‌های سفر چهارم دارند. از دیدگاه هر دو عارف، اولاً این سفر من الخلق الی الخلق مع الحق است؛ ثانیاً نبوت تشریعی در این سفر به‌طور کامل برای سالک، حاصل آمده است. مشهورترین تقریرات اسفار به آن دسته از تقریرات، تعلق دارد که الگوی چهارتایی را مورد توجه قرار می‌دهند، اما شکی نیست که بنابر اعتبارات مختلف عقلی و البته به تأیید دلالت‌های قلبیِ اهل شهود، می‌توان از مدل‌هایی دیگر نظیر مدل دوتایی، سه‌تایی، پنج تایی و به‌خصوص، هفت‌تایی نیز یاد کرد.

کلیدواژه‌ها: اسفار اربعه، حجاب ظلمانی و نورانی، فنا، بقا، نبوت تشریعی

---

* عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی E-mali: drhvakili@gmail.com

** دانشجوی دکتری عرفان اسلامی پژوهشکده امام خمینی(س) و انقلاب اسلامی E-mali: p.goudarzi@yahoo.com

*** کارشناس ارشد عرفان اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی E-mali: zzamni12@gmail.com

دریافت مقاله: ۹۱/۴/۱۴ پذیرش مقاله: ۱۳۹۲/۲/۳۰

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

مقدمه

اسفار اربعه از تعابیر نسبتاً متداول در فلسفه و عرفان اسلامی به‌خصوص عرفان عملی است. این تعبیر معمولاً نام شاهکار ماندگار ملاصدرا یعنی *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعه*، را که در شکل ابتدایی‌اش در سال (۱۰۳۷ ق/ ۱۶۲۸ م) نگارش آن به پایان رسید، تداعی می‌کند (کبری‌زاده، ۱۹۷۵: ۷۶ – ۸۵). اثر بی‌نظیر ملاصدرا مانند قله‌ای بر فراز هزار سال حیات فکری اسلامی قرار گرفته و آبشخور دستاوردهای معنوی برای ایرانیان و بخش مهمی از مسلمانان شبه قارهٔ هند می‌باشد، اما با این حال، این اثر تا دوران جدید، برای دنیای اطراف خود عملاً ناشناخته مانده بود؛ چنان‌که حتی نام آن نیز از جانب برخی از افراد مشهور که دربارهٔ ایران مطالعاتی داشتند، مورد بدفهمی قرار گرفته بود؛ به طوری که کنت دو گو بینو آن را «سفرنامه» پنداشته و ا. ج. براون آن را مجموعه‌ای از «چهار کتاب» تصور کرده است. [۱] – اصطلاح «اسفار» جمع «سَفَر» به‌معنای «مسافرت کردن» است و با «اسفار» جمع «سِفر» به معنای «کتاب» که از واژهٔ عبریِ sefer مشتق شده، متفاوت است – چندین دههٔ دیگر طول کشید و آشنایی نزدیک‌تری با نوشته‌های ملاصدرا پدید آمد تا اینکه معنای عنوان این کتاب، و نه محتوایش، معلوم شد. [۲]

عبارت «الأسفار العقلیة الأربعه» که بقیهٔ عنوان این شاهکار بی‌سابقه را تشکیل می‌دهد، به بیان نمادین، دلالت می‌کند بر [ضرورتِ] سلوک به جانب مقصد این اثر، که عبارت است از هدایت انسان از مرتبهٔ جهالت به مرتبهٔ اشراق و آگاهی واقعی. نماد سلوک، نمادی جهان‌شمول است و تقریباً در همهٔ ادیان یافت می‌شود و هجرت از نفس به‌سوی خدا، اغلب بر حسب اصطلاحات مربوط به «مسافرت» بیان می‌شود. همین نامِ تائوئیسم از تائو یا «راه» مشتق شده، و در خود اسلام نیز نامه‌ای که هم برای قانون الهی «شریعت» و هم برای راه باطنی «طریقت» گذاشته شده، در لغت به معنای مسیر و یا معبر هستند (آملی، ۱۳۶۸: ۳۴۴).

الف. اسفار از منظر حکمی

به اعتقاد ملاصدرا فیلسوفان شامخ و حکمای راسخ، در آفاق و انفس نظر می‌کنند و آیات خدای تعالی را در آن‌ها ظاهر و نمایان می‌بینند. پس با آثار قدرت وی بر وجوب وجود و ذاتش استدلال می‌کنند و آن‌ها کل وجود و کمال وجود را مستهلک در وجود و کمالات وجود او می‌بینند، بلکه

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

هر وجود و کمالی را پرتوی از پرتوهای نور او و جلوه‌ای از جلوات ظهور او می‌بینند، و این سفر اول از اسفار چهارگانهٔ عقلی است دربرابر سفر اول اهلِ سلوکِ از اهل الله (عرفا)، و این همان سفر از خلق به حق است.

سپس در وجود، نظر می‌کنند و در نفس حقیقت آن تأمل می‌نمایند؛ پس بر ایشان آشکار می‌گردد که آن، واجبِ بذاته و لذاته است و با وجوبِ ذاتیِ او بر بساطت و وحدانیت و علم و قدرت و حیات و اراده و سمع و بصر و کلام و سایر اوصاف کمالی او استدلال می‌کنند. این سفر دوم از سفرهای چهارگانهٔ عقلی است دربرابر سفر دوم اهل سلوک؛ و این همان سفر از حق به سوی حق، به‌وسیلهٔ حق است.

سپس به وجود او و غایت و احدیت او نظر می‌کنند و وحدانیت فعل او و کیفیت صدور کثرت از وی و ترتیب و نظام کثرات تاحدی که سلسله‌های عقول و نفوس را نظم می‌بخشد، بر ایشان مکشوف می‌شود و در عوالم جبروت و ملکوت، در اعلی و اسفلِ آن‌ها، تا جایی که به عالم ملک و ناسوت منتهی می‌شود، تأمل می‌کنند. این سفر سوم از سفرهای چهارگانهٔ عقلی است در برابر سفر سوم سالکان؛ و این همان سفر از حق به‌سوی خلق به‌وسیلهٔ حق است.

پس از آن در خلقت آسمان‌ها و زمین نظر می‌افکنند و از بازگشت این‌ها به‌سوی خدا آگاه می‌شوند و از سود و زیان‌های این‌ها و آنچه سعادت و شقاوتشان در دنیا و آخرت در گرو آن است، اطلاع می‌جویند، پس به معاش و معاد آن‌ها عالِم می‌گردند، از مفاسد، نهی و به مصالح، امر می‌نمایند، در امر آخرت نظر می‌کنند و به آنچه در آن است، از بهشت و جهنم و ثواب و عقاب و صراط و حساب و میزان و غیره علم پیدا می‌کنند. این سفر چهارم از سفرهای چهارگانهٔ عقلی است دربرابر سفر چهارم اهل الله؛ و این همان سفر از خلق به‌سوی حق به‌وسیلهٔ حق است.

این کتاب از این حیث که در آن بحث از امور عامه و جواهر و اعراض، متکفل سفر اول است؛ و از این حیث که در آن بحث از اثبات ذاته تعالی بذاته، و اثبات صفات خداست، متکفل سفر دوم؛ و از این حیث که در آن بحث از اثبات جواهر قدسیه و نفوس مجرده است، متکفل سفر سوم؛ و از آن حیث که در آن بحث از احوال نفس و اموری که در روز قیامت برایش پیش می‌آید، وجود دارد، متکفل سفر چهارم است (ملاصدرا، ۱۳۸۰، ج ۱: ۱۳).

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

ب. اسفار از منظر عرفانی

عرفا در آثارشان بر نماد سیر و سلوک اصرار می‌ورزند. برخی از آثار عرفا همچون *منطق الطیر* عطار نیشابوری، براساس چنین بیان نمادینی بنا شده است. ابن‌عربی رساله‌ای نوشته که در عنوانش نام *الأسفار* را گنجانده و در آن از معنای صیغهٔ مفرد اسفار، یعنی سَفَر، بحث می‌کند. (۳)

ملاصدرا آگاهانه، در مقدمهٔ *اسفار*، خاطرنشان می‌سازد که عرفان، متضمن چهار سفر است، اما وی بیان نمادین سفر را برای توصیف فرایند عقلی‌ای به‌کار می‌گیرد که انسان از طریق آن، معرفت کاملی به‌دست می‌آورد، نه برای تکاملِ «وجودی» ی که در آثار کلاسیک عرفانی از آن سخن گفته شده است. اسفار وی به‌معنای مراحل تحصیل معرفت کامل مابعدالطبیعی است.(۴)

قونوی ضمن تعبیر از سفر به سریان، اصل سفرها را سریان وجودی مسافر در حقایق اشیا می‌داند که سفری است ذاتی و اسفار دیگر را اسفار احوال، صفات و افعال، معرفی می‌کند (قونوی، ۱۳۵۷: ۲۵۵-۲۵۶). سید حیدر آملی، قائل به تغایری اعتباری بین «سیر» و «سلوک»، است و سیر را مخصوص به باطن و سلوک را مختص به ظاهر می‌داند. البته بدون اینکه ملاکی برای این طبقه‌بندی ارائه کند، حقیقت سیر را سفر قلبی و باطنی از خلق به سوی حق می‌داند (آملی، ۱۳۶۷: ۲۶۸).

از میان عارفان شامخی که به بحث از اسفار اربعه و شرایط و احکام آن‌ها پرداخته‌اند، می‌توانیم به دو دیدگاه برجسته از امام خمینی و حکیم قمشه‌ای، اشاره کنیم. امام خمینی در کتاب *مصباح الهدایة الی الخلافة و الولایة*، ابتدا به نقل کلام قمشه‌ای در مقام تقریر اسفار اربعه می‌پردازد و سپس در ومیض‌های ۱۰ تا ۱۲ به تفصیل به بیان دیدگاه خود در این خصوص اقدام می‌کند (امام خمینی، ۱۳۷۶: ۸۷ - ۹۰).

در این مقاله نیز ما نخست دیدگاه عارف قمشه‌ای و دیدگاه امام خمینی را دربارهٔ ماهیت، ویژگی‌ها و آثار و احکام اسفار اربعه نقل می‌کنیم، سپس به مقایسهٔ این دو دیدگاه می‌پردازیم.

دیدگاه عارف قمشه‌ای در باب اسفار اربعهٔ عرفانی

دیدگاه عارف قمشه‌ای در باب اسفار اربعه پیش از چاپ در *مجموعه حکیم صهبا* (قمشه‌ای، ۱۳۴۵: ۲۰۹) در حاشیهٔ اسفار در ضمن مطالبی که ملا هادی سبزواری پیرامون این مسئله نقل کرده آمده است. او ابتدا کلام آقا محمدرضا قمشه‌ای سپس بیان میرزا محمدحسن نوری و پس از آن مطالب

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

شیخ محقق کمال‌الدین عبدالرزاق کاشی را نقل می‌کند. با توجه به معاصر بودن حکیم سبزواری و آقا محمدرضا، نقل این کلام و عنایت حکیم سبزواری به آن، قابل تأمل است (ملاصدرا، ۱۳۸۰: ۱۳-۱۸).

محقق داماد در رابطه با اسفار اربعه آقا محمدرضا قمشه‌ای می‌گوید:

هرچند خوانندگان آشنا به معارف الاهیه عقلیه با امعان نظر در این وجیزه شریفه، خود به نکات بدیع و مهم آن دست خواهند یافت، و لیکن به نظر این نگارنده، یکی از نکات قابل ذکر در رسالهٔ مزبور نظریهٔ رابطهٔ عرفان و سیاست و نحوهٔ ورود عارف سالک و انسان کامل در سیاست و تمشیت امور خلق است که قمشه‌ای در مقام چهارم یعنی در سفر من الحق الی الخلق بیان کرده است (محقق داماد، ۱۳۷۶: ۱۰۱).

در دیدگاه عارف قمشه‌ای سفر، عبارت از این است که مسافری با طی منزل‌ها از موطن خویش حرکت کند و رو به‌سوی مقصدی پیش رود. سفر بر دو گونه است: صوری که جسمانی و ظاهری است و معنوی که روحانی و باطنی است (رک: امام خمینی، ۱۳۷۶: ۸۸). سفر معنوی، خود بر چهار قسم، تقسیم می‌شود:

۱. سفر از خلق به حق

در این سفر، سالک می‌کوشد تا از طریق رفع حجاب‌های گوناگونی که بین خلق و حق، حائل شده و از ازل تا ابد با خلق همراهند، خود را به حق برساند. این حجاب‌ها یا ظلمانی‌اند و یا نورانی، اما بیشتر شامل سه گونهٔ اصلی می‌شوند: حجاب‌های ظلمانی نفسانی، حجاب‌های نورانی عقلانی و حجاب‌های نورانی روحانی. منظور از رفع این حجاب‌ها این است که سالک باید خود را از تعلق به این سه دسته حجاب که به طور نمادین، مظهر هر یک از مقام‌های سه‌گانهٔ نفس، عقل و روح، هستند، آزاد کند و از سطوح آن‌ها، ترقی و ترفع، بخشد. هرگاه سالک این حجاب‌ها را از پیش رو برداشت، جمال دلربای حق را مشاهده می‌کند و از ذات خویش، فانی می‌گردد. عارف قمشه‌ای به دیدگاه کسانی که این مرتبه را همان مقام فنا و شامل احوال سه‌گانهٔ سرّ و خفی و اخفی می‌دانند تمایل ندارد و این امور را متعلق به سفر دوم می‌داند (امام خمینی، ۱۳۷۶: ۸۸).

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

البته همان‌گونه که در تقریر کلام او در سفر دوم خواهیم دید پیشنهاد دومش که با لحنی تردیدآمیز و با اعطای حق اختیار به خواننده نیز همراه است، این است که حال سرّ را منتهای سفر اول و مبدأ سفر دوم بدانیم و دو حال خفی و اخفی را از احوال سفر دوم.

در اینجا با فنای ذات سالک در حق، سفر اول وی به انتها می‌رسد و وجودش، وجودی حقانی می‌گردد و حال محو بر او عارض می‌شود و از زبانش، سخنان شطح‌آمیز صادر و به کفرش، حکم داده می‌شود. در این حال، اگر عنایت الهی جبران مافات چنین سالکی را کند، مشمول رحمت واسعهٔ حق قرار می‌گیرد و محوش از میان می‌رود و با اینکه به ربوبیت ظهور یافته، پس از این، به عبودیت اقرار می‌کند.

۲. سفر از حق به حق با حق

پس از پایان سفر اول، سالک سفر دوم را شروع می‌کند که عبارت است از سفر از حق به‌سوی حق به همراه حق. اینکه این سفر با همراهی حق صورت می‌گیرد به این جهت است که سالک در سفر دوم، ولیّ حق گردیده و وجودش حقانی شده است، بنابراین سلوک خود را از ذات حق، آغاز کرده و به‌سوی کمالات وی، رهسپار می‌شود تا آنکه به همهٔ اسمای الهی به جز اسمای مستأثره، علم پیدا کند. در اینجا ولایت سالک، تام گردیده و ذات، صفات و افعالش در ذات، صفات و افعال حق، فانی می‌گردد.

در اینجا ابتدا عارف قمشه‌ای با اذعان ضمنی به اینکه این احوال به سفر دوم تعلق دارند، فنای ذات سالک را سرّ، فنای صفات و افعالش را خفیّ و فنای از فنا را اخفی معرفی می‌کند، اما بی‌درنگ پیشنهادی جدید را پیش روی ما می‌نهد و آن اینکه سرّ را فنای در ذات دانسته و آن را منتهای سفر اول و مبدأ سفر دوم بدانیم و خفیّ را فنای در الوهیت و اخفی را فنای از دو فنای اول شناخته و آن‌ها را از احوال سفر دوم بدانیم و دایرهٔ ولایت را به وجود این دو حال اخیر، کامل شده و سفر دوم را پایان یافته تلقی کنیم. با پایان سفر دوم، فنا منقطع می‌گردد و سفر سوم آغاز می‌شود (قمشه‌ای، ۱۳۴۵: ۲۰۹).

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

۳. سفر از حق به خلق با حق

اکنون سالک، سفر سوم را شروع می‌کند که عبارت است از سفر از حق به‌سوی خلق با حق. او در این سفر، در مراتب افعال سیر می‌کند و از محو خارج گشته و صحو تام برایش حاصل می‌شود و با ابقای الهی، بقا می‌یابد و در عوالم جبروت، ملکوت و ناسوت، سفر می‌کند و حظّ و بهره‌ای از نبوت که همان نبوت اخباری است، نصیبش می‌شود. این سالک، بهره‌ای از نبوت تشریعی ندارد؛ زیرا که از ذات و صفات و افعال حق خبری نمی‌دهد و در احکام و شرایع، تابع نبی مطلق است. در اینجا سفر سوم به پایان رسیده و سفر چهارم آغاز می‌شود.

۴. سفر از خلق به خلق با حق

در طی این سفر، سالک، خلایق، آثار و لوازم وجودی آن‌ها را مشاهده می‌کند و به آنچه به سود و زیان آن‌هاست، پی می‌برد و به‌نحوهٔ رجوع آن‌ها به‌سوی حق و آنچه آن‌ها را به‌سوی حق، سوق می‌دهد، علم پیدا می‌کند. درنتیجه از خلایق و آنچه آن‌ها را از سیر به‌سوی حق باز می‌دارد، خبر می‌دهد. در اینجا سالک، پیامبر تشریعی می‌گردد و در همه حال با حق است؛ زیرا پرداختن به احکام خلق، او را از توجه به جناب حق، باز نمی‌دارد.

ماهیت، آثار و احکام سفرهای چهارگانه در دیدگاه آقا محمدرضا قمشه‌ای

با توجه به توضیحات حکیم قمشه‌ای در رسالهٔ سفرهای عرفانی (قمشه‌ای، ۱۳۴۵: ۲۰۹)، به نظر می‌رسد که برای تحلیل و تدقیق بیشتر در دیدگاه وی، نیاز داریم تا عناصر اصلی مربوط به هر یک از اسفار مربوط را از لابه‌لای بیانات وی استخراج و سپس بر مبنای آن‌ها، مدل کلی او را به‌دست آوریم. چنین به نظر می‌رسد که این عناصر را می‌توان شامل ماهیت، آثار و احکام سفرها دانست. ازاین‌رو بحث را در هر یک از این سفرها هم به لحاظ ماهیت و هم به لحاظ ویژگی پیگیری می‌کنیم.

ماهیت و ویژگی‌های سفر عرفانی

سفر از دیدگاه عارف قمشه‌ای آن‌طورکه به‌روشنی از تعریف وی برمی‌آید، هم سفر در جغرافیای زمینی و ظاهری را شامل می‌شود و هم سفر در جغرافیای آسمانی و باطنی. هر سفری مطابق با

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

تعریف وی، اولاً نوعی حرکت است و ثانیاً دارای مبادی (نقاط آغاز) و مقاصد (نقاط پایان) است (قمشه‌ای، ۱۳۴۵: ۲۰۹).

خصلت حرکت بودن سفر، مستلزم آن است که در هر سفری، مؤلفه‌هایی ثابت و کلی همچون متحرک، محرک، وسیلهٔ حرکت، جهت حرکت، مبدأ حرکت، مقصد حرکت، زمان حرکت، مسیر حرکت و دیگر عوارض احتمالی حرکت، در کار باشند. در همهٔ اسفار معنوی می‌توان از این مؤلفه‌ها، به‌طور جداگانه بحث نمود، اما محققانی نظیر حکیم قمشه‌ای و امام خمینی، در عمل، از بین این مؤلفه‌ها، صرفاً به بیان مبادی و مقاصد سفرهای مزبور، اکتفا می‌کنند.

خصلت اشتمال سفر بر مبادی و مقاصد از مهم‌ترین ملاک‌های تفکیک و مرزبندی و نیز طبقه‌بندی اسفار اربعه یا مراحل سفر عرفانی به‌سوی حق، به‌شمار می‌آید. درواقع تعبیر دو بخشی «از- به» با اشاره به مبادی و مقاصد این اسفار، وجوه تمایز آن‌ها را نیز بیان می‌کند. در ادامهٔ بحث روشن خواهیم ساخت که یکی از مهم‌ترین تفاوت دیدگاه‌ها میان حکیم قمشه‌ای و امام خمینی در تعیین این دو بخش در هر یک از اسفار اربعه است.

حکیم قمشه‌ای از میان دو نوع سفر ظاهری و باطنی، عنان قلم را درخصوص سفر دوم به‌دست می‌گیرد و این نوع دوم سفر را که همان سفرهای معنوی است شامل، چهار مرحله می‌داند (قمشه‌ای، ۱۳۴۵: ۲۰۹). عارف قمشه‌ای از این مراحل با عنوان سفر یاد کرده است، اما به نظر می‌رسد که با توجه به پیوستگی خاصی که بین این مراحل وجود دارد، بتوان همهٔ این سفرها را درواقع، مراحل جزئی یک سفر کلی تلقی نمود. این سفر کلی چند مرحله‌ای، از نقطه‌ای خاص واقع در مرحله یا سفر اول، آغاز شده و در نقطه‌ای منطبق بر همان نقطه در مرحله یا سفر چهارم، خاتمه می‌یابد.

سفر اول: ماهیت و ویژگی‌ها

از دیدگاه حکیم قمشه‌ای، سفر اول که آغازین سفر از اسفار اربعه به‌شمار می‌رود، نخستین مرحلهٔ صعود معنوی به‌سوی حق، نیز می‌باشد. به همین جهت نقشی خطیر و کلیدی در این اسفار ایفا می‌کند. این سفر که ماهیتاً سفری از خلق به حق است با زدودن غبارهای عالم کثرت که حکیم قمشه‌ای از آن‌ها با عنوان حجاب‌ها یاد کرده، آغاز می‌شود. نقطهٔ آغازین این سفر، خلق و نقطهٔ پایانی این سفر، حق تعیین شده است. مطابق با نظر حکیم قمشه‌ای، سالک در مسیر صعود به‌سوی حق با سه دسته حجاب مواجه می‌شود. این حجاب‌ها که از ازل تا ابد فاصلهٔ بین خلق و حق را پر

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

کرده‌اند، از لوازم تعلق به سه مقام نفس، عقل و روح می‌باشند. حجاب‌های نفس را ظلمانی و حجاب‌های عقل و روح را نورانی برشمرده و شرط پایان یافتن سفر و احراز دستیابی به مقصد سفر را زدودن این حجاب‌ها دانسته است.

از جمله آثار و احکام مربوط به این سفر، رؤیت جمال اسمائی حق و تحقق نوعی فنا موسوم به حال سرّ، است؛ زیرا طبیعی است که عبور سالک از مرزهای کثرت که پیچیده به البسهٔ جمالی خلقی است مستلزم ورود به ساحتی باطنی یعنی وحدت می‌باشد که مجلای جمال وحدت اسمائی حق به‌شمار می‌آید.

در واقع، در این مرحله از سفر، سرّ اسمائی حق در باطن سالک، نمودار می‌شود. همان‌گونه که در سفر دوم، خفیِّ صفات الهی که باطن الباطن اوست و سرانجام، اخفای احدیت ذات که باطنِ باطن الباطنِ سالک است، پدیدار می‌شود. شکی نیست که از دید عارف قمشه‌ای، مقام فنا در هر یک از سه احوال فوق، ظهور و طور می‌یابد نه اینکه این سه حال، امری ذاتاً مغایر با فنا باشند.

حکیم قمشه‌ای برای این سفر، احکامی قائل شده است؛ از جمله اینکه برخلاف سه سفر دیگر، این تنها سفری است که بالحق نیست و سالک تنها در پایان این سفر، وجودی حقانی یعنی متصف به صفات حق، می‌یابد و در مقام محو پس از صحو که محو اول است قرار می‌گیرد. سالک در این سفر با توجه به حصول فنا، سخنان شطح‌آمیز به زبان می‌آورد و چه‌بسا همچون حلاج ندای «انا الحق» سر دهد و اهل شرع او را محکوم به کافر بودن کنند. بی‌تردید این امور از لوازم مقام فناست که در طی آن، سالک به صفات ربوبی ظهور می‌یابد و درواقع باطن ربوبیت، عبودیت او را در محاق فرو می‌برد. البته اگر عنایت الهی دستگیر این سالک شود، مشمول رحمت الهی گشته، از محو بیرون می‌آید. در این هنگام، ربوبیت و صفات ربوبی در سالک، جای خویش را به عبودیت و صفات عبودی می‌دهد. توجه به این نکته لازم است که تعبیر دستگیری عنایت الهی از سالک، نشان از این دارد که ماندگاری در مقام فنا گرچه خود به خود، مقامی منیع به‌شمار می‌آید در قیاس با مراحل بعدی اسفار عرفانی، مرحله‌ای ناقص و ناتمام محسوب می‌شود. به همین جهت، فنا که نفی انانیت عبد در جنب جمال صفات ربوبی است و درنتیجه استهلاک افعال و صفات و ذات عبد را به دنبال دارد، تا هنگامی که از طریق توجه دستگیرانهٔ حق به عبد، به صحو ثانی منجر نشود، در مقایسه با نقطهٔ مقابل خود یعنی بقا، ارزش چندانی ندارد (قمشه‌ای، ۱۳۴۵: ۲۱۰).

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

سفر دوم: ماهیت و ویژگی‌ها

دومین سفر از اسفار اربعه به اعتقاد حکیم قمشه‌ای عبارت است از سفر از حق به حق با حق. همان‌گونه که در تعبیر و توصیف از این سفر می‌بینیم، مبدأ و مقصد این سفر، یکی می‌باشد؛ یعنی حق هم نقطهٔ آغاز این سفر است و هم نقطهٔ پایان آن. دلیل این امر آن است که سالک پس از خروج از طور انانیت خلقی و ورود به ساحت حقانیت، به‌طور کامل در محاصرهٔ اسما و صفات الهی قرار می‌گیرد و عملاً مبدأ و مقصدی جز ذات و اسما و صفات حق ندارد و این اوج قرب سالک به ذات و صفات و افعال حق است که باعث می‌شود تا او به مقام ولایت حقی، نائل گردد و وجودی حقانی یابد. به همین جهت است که این سفر به دلیل ماهیت «من الحق الی الحق» بودنش، درواقع سفری «فی الحق مع الحق» است. البته به اعتبار اینکه این سفر درواقع از ذات حق به‌سوی صفات اوست، می‌توان آن را سفری دارای مبدأ و مقصدی متفاوت دانست. به این ترتیب، اتحاد مبدأ و مقصد سفر پیش نیامده، اختلاف بین مبادی و مقاصد سفر هرچند اعتباری، رعایت می‌گردد.

در اینجا سالک در مقام ذات، غوطه می‌خورد و در تجلیات گوناگون اسمائی، مستغرق می‌شود و یکایک آن‌ها را به تجربهٔ خویش می‌آورد. البته قمشه‌ای، تجربهٔ برخی از اسمای الهی را در حق چنین سالکی، منتفی می‌داند. این دسته از اسما، همان اسمای مستأثره هستند که حق‌تعالی علم بدان‌ها را در انحصار خود دارد و دیگران را از فهم آن‌ها، محروم ساخته است. ازاین‌رو، هیچ سالکی، حق اطلاع از این اسما را چونان ارمغان سفر برای خود یا دیگران ندارد.

باید توجه داشت که با توجه به کثرت بی‌حدّ و عدّ اسمای الهی، اطلاع سالک از آن‌ها جز در سایهٔ نیل به مقام قلب حاصل نمی‌شود؛ زیرا تنها در این صورت است که قلب سالک می‌تواند محل تابش انوار بی‌نهایت حق و مجلای تجلیات اسمائی وی و تقلب اطوار بی‌منتهای ربوبی شود.

حکیم قمشه‌ای در این مرحله، ولایت سالک را تام و کامل شده می‌داند؛ زیرا سالک در این مرحله و به اقتضای محو در جمال اسمائی حق، به چنان اتحادی با حق دست یافته که ذاتش در ذات حق، صفاتش در صفات حق و افعالش در افعال حق، مستهلک شده است و با هر تقلبی در اسمای الهی، به اسمی از آن اسما، متصف می‌گردد تا آنکه موفق می‌شود به همهٔ اسمای الهی، تلبس و اتصاف وجودی یابد. در اینجاست که به تعبیر عارف قمشه‌ای، ولایت سالک، تام و دایرهٔ ولایتش، کامل می‌گردد؛ زیرا با اتصاف به هر یک از اشعهٔ انوار خورشید حق، کمانی از کمان‌های

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

دایرهٔ ولایت تکمیل می‌گردد تاآنجاکه با اتصاف به آخرین اسم الهی، این دایره به آخرین کمان رسیده، کامل می‌گردد. البته همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد ازآنجاکه سالک، حق اطلاع از اسمای مستأثره و علم به آن‌ها را ندارد، دایرهٔ ولایت تنها در وجه عبودیش، کامل می‌گردد وگرنه دایرهٔ ولایت در وجه ربوبیش عین کمال بلکه عین کمالات ربوبی است و صرفاً برای خود حق، کامل و تام خواهد بود. پس منظور از کمال دایرهٔ ولایت در دیدگاه حکیم قمشه‌ای، کمال این دایره در مسیر سلوک سالکان است نه ذات حق که این دایره در او بالفعل محقق است ازلاً و ابداً.

نکتهٔ گفتنی آنکه حکیم قمشه‌ای مقام فنای از فنا را در این مرحله می‌داند (رک: قمشه‌ای، ۱۳۴۵: ۲۱۰-۲۱۱)؛ زیرا سالک پس از فنای از اوصاف خلقی به سرّ و پس از اتصاف به اوصاف حقی به خفی و پس از عبور از اطوار اسمائی، به باطن الباطن اسمای الهی راه می‌برد که همان دست یافتن به حال اخفی است که پیش از این، حکیم قمشه‌ای از قول کسانی آن را در کنار سرّ و خفیّ از عوارض سفر اول، دانسته بود.

البته حکیم قمشه‌ای با این قول موافق نیست، ولی شاید تفوه به این قول ازسوی کسانی، از باب براعت استهلال سالک بوده باشد؛ زیرا که سالک در مسیر صعود از وجوه خلقی به‌سوی وجوه حقی، گرچه دورادور این حال را استشمام می‌کند، ولی درواقع در نهایت سفر اول و نهایتِ سفر دوم است که به‌ترتیب، احوال سرّیت، و سپس خفیّت و اخفائیت، یعنی فناهای سه‌گانه برای سالک، حاصل می‌شود. بنابراین، شاید بتوان گفت که خفیّت و اخفائیت به اعتباری به هر دو سفر تعلق دارد با این تفاوت که سالک، بارقه‌های آن دو را در سفر اول و اصل اتصاف به آن‌ها را در سفر دوم، تجربه می‌کند. در اینجا سفر دوم به پایان می‌رسد.

سفر سوم: ماهیت و ویژگی‌ها

عارف قمشه‌ای سفر سوم را سفری از حق به خلق و مانند سفر دوم و نیز سفر چهارم آن را سفری با حق، لحاظ می‌کند و این ازآن‌روست که در سفر دوم، حاکمیت حق بر ذات و صفات و افعال سالک، جایی برای ظهور انانیت وی باقی نگذارده و سالک با محو اوصاف خلقیش در اوصاف حقی و فنای اطواری، احوالی و اقوالی در حق، فرصت با خود بودن را از کف می‌دهد و این معیت حق است که او را به عنوان سالکی که ذاتاً مخلوق حق است و معیت قیومی حق او را مدد وجودی می‌رساند، تا پایان سفرهای چهارگانه، باقی الذات و دائم الوجود نگه می‌دارد. همین امر یعنی معیت

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

حق در سفر چهارم، هنگام عودت وجوه خلقی به عبد و بازگشت او به اطوار خلقی نیز لازم می‌آید، زیرا که وجود خلقی سالک درواقع مصبوغ و مسبوق به وجه حقی گشته و رسوم خلقی عبد جای خود را به صفات حقی داده است و این همان مع الحق بودن سفر چهارم است که با ماهیت خلقی بودنش، تصادمی نمی‌یابد.

در سفر سوم نیز سالک از حق به‌سوی خلق رهسپار می‌گردد، و معیت حق، در مراتب افعال، تحقق دارد و سالک با سیر در این مراتب درواقع بازگشت به صفات خلقی را آغاز می‌کند و دو قطب وجوبی و امکانی حق به‌نحوی متقابل دربرابر سالک جلوه می‌کند. از جمله ویژگی‌های این سفر، حصول حال صحو تام برای سالک است که نشان از خروج وی از ظرف فنا و ورودش به ساحت انانیت خلقی است. ازآنجاکه سالک در این سفر، در فاصلهٔ دو قطب متضاد حق و خلق قرار گرفته، ترک محوی حق و درک صحوی خلق، لازم می‌آید تا امکان بقای بالوجوب الحقی که همان وجوب بالغیر است و اتصاف به اوصاف امکانی، دوباره برای سالک، امکان‌پذیر گردد. این همان بقا به ابقای حق است که در طی آن، حق به محاق وجه امکانی می‌رود و در باطن سالک پنهان می‌گردد تا سالک بتواند در انانیت خویش بیدار گردد و سیر در عوالم را آغاز کند.

این توضیحات نشان می‌دهد که از نظر حکیم قمشه‌ای، وضعیت سالک در سفر سوم به‌جای آنکه همانند سفر دوم، وضعیتی صرفاً مع الحقی باشد وضعیتی بعد الحقی و مع الخلقی است؛ یعنی وجه حقی در وجه خلقی مستتر شده تا امکان انباء و اخبار از غیب برای سالک، ممکن گردد.

از دیگر ویژگی‌های این سفر این است که سالک، در سیر نزولی خویش، عوالم گوناگون جبروت و ملکوت و ناسوت را درمی‌نوردد تا در تمام حدود و مرزهای وجود به شهود انوار حق، بپردازد و او را در همهٔ ساحت‌های ملک و ملکوت، متجلی بیند. همین امر بیانگر این حقیقت است که مقام نبوت، بالطبع، ملازم با اطلاع بالعیان نبی از عوالم غیب تا شهود است تا بتوان او را مصداق مظهریت کامل حق دانست. البته همان‌گونه که عارف قمشه‌ای تصریح کرده، این نبوت، تشریعی نیست؛ زیرا که سالک در سفر سوم، در عوالم ظهور یافته و حق در باطنش، استتار یافته و مادام که سالک، وضعیت مع الحقی نداشته باشد، اجازهٔ انباء از غیب و شهود ندارد و این اجازه صرفاً در سفر چهارم که سالک وارد عرصهٔ کثرات خلقی و عرضهٔ احکام شرعی می‌شود، امکان‌پذیر می‌گردد.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

سفر چهارم: ماهیت و ویژگی‌ها

حکیم قمشه‌ای، آخرین سفر از سفرهای چهارگانه را سفر از خلق به خلق با حق، معرفی می‌کند. این سفر، عبارت است از نزول اجلال سالک بر مشاهد خلقی یعنی شهود خلایق و آثار و لوازم وجودی آن‌ها که به معیت حق، صورت می‌گیرد. همان‌طور که پیش‌ازاین دیدیم، این معیت حقانی، نقطهٔ مشترک دو سفر دوم و چهارم با یکدیگر است؛ زیرا که در هر دو سفر، معیت حق با سالک به منظور تخلیهٔ نفس سالک از وجوه خلقی (چنان‌که در سفر دوم لازم است) و تجزیهٔ نفس سالک به اوصاف حقی (چنان‌که در سفر چهارم لازم است) امری ضروری می‌باشد. البته تفاوت این معیت در این دو سفر در این ویژگی است که در سفر دوم، حق، نقاب سالک می‌گردد و سالک در وجوه حق، فانی می‌گردد، اما در سفر چهارم این حق است که در سالک، فانی می‌گردد و سالک به صفات ربانی و به منظور تربیت نفوس خلایق، ظهور می‌یابد.

باری شهود خلایق به همراه آثار و لوازم وجودی آن‌ها در این سفر، درواقع، مستلزم حصول علم به حقایق اشیای عالم از مافوق تا مادون برای سالک است. این علم که بیشتر از طریق علم به اعیان ثابته به شکلی اجمالی و تفصیلی برای سالک، حاصل شده است، شامل سه دسته علم می‌شود:

الف. علم به مضار و منافع خلایق؛

ب. علم به کیفیت رجوع خلایق به‌سوی حق؛

ج. علم به سوائق و موانع راه خلایق به‌سوی حق.

این علوم در کنار این معلومات، لازمهٔ یکی از مهم‌ترین و شاید مهم‌ترین خصلت این سفر یعنی احراز مقام نبوت تشریعی ازسوی سالک است که بی‌تردید، از لوازم آن، علم کامل نبی تشریعی به این امور می‌باشد.

۲. دیدگاه امام خمینی در باب اسفار اربعهٔ عرفانی

همان‌گونه که پیش از بیان داشتیم امام خمینی دیدگاه خود را دربارهٔ اسفار اربعه در ومیض‌های ۱۰ تا ۱۲ از کتاب شریف *مصباح الهدایه* به نگارش در آورده است. تقریر امام خمینی از اسفار اربعه، هم به لحاظ تفسیر ایشان از مبادی و مقاصد و هم به‌لحاظ نوع احکامی که بر هر یک از اسفار

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

مترتب می‌گرداند، با تفسیر حکیم قمشه‌ای متفاوت است. در اینجا تقریر امام خمینی را بازگو می‌کنیم و سپس در بخش پایانی مقاله به مقایسهٔ این دو دیدگاه می‌پردازیم.

۱. سفر اول از خلق به حق مقید

از دید امام خمینی سالک در سفر اول از کثرت خلقی به‌سوی وحدت حقی رهسپار می‌شود (امام خمینی، ۱۳۷۶: ۸۸). ایشان از مقصد این سفر به حق مقید تعبیر می‌کند. منظور از حق مقید، حق مقید به ملابس آفاق و اکوان است؛ یعنی مرتبهٔ ابتدایی وصول به ساحت قدسی که با ظهور ذاتی حق در ملابس اکوان و مراتب وجود خارجی، ملازمت دارد. از نظر امام سالک الی‌الله، در مسیر سلوک خویش، ابتدا به این ساحت وارد می‌شود و پس از آن، در ادامهٔ سلوک به ساحت حق مطلق که ملازم با هیچ‌گونه هویت خلقی یا وجودی نیست، وارد می‌گردد. در این سفر سالک به تجربهٔ دو امر نائل می‌گردد: نخستین امر، تجربهٔ رفع حجاب‌های خلقی است که به جنبهٔ یلی الخلقی او مربوط می‌شود. این حجاب‌ها همانا تعلقات دنیوی سالک به عالم ملک و وابستگی او به ناسوت خاک است که او را از دیدار محبوب ازلی، محجوب و محروم ساخته است. دومین امری که سالک، به تجربه درمی‌آورد، به جنبهٔ یلی الحقی او مربوط می‌باشد که عبارت است از تجربهٔ شهود جمال حق که با ظهور افعالی خویش، ذات خود را در مراتب اکوان، نمودار ساخته است. درواقع، در این تجربهٔ دوم، حق، چهرهٔ زیبای خود را در پهنهٔ آفاق، برای سالک منکشف می‌سازد.

پایان بخش این سفر از دید امام خمینی، آن است که سالک بتواند جمیع خلق را عبارت از ظهور حق و آیات او ببیند.

۲. سفر دوم از حق مقید به حق مطلق

در این سفر، تمامی هویات وجودی در نگاه سالک، مستهلک گشته، تعینات خلقی به‌طور کامل از منظر او محو می‌شوند. درواقع به تعبیری به سبب ظهور وحدت تامهٔ الهی، قیامت کبرای سالک برپا می‌گردد و حق‌تعالی با صفت وحدانیت، برایش تجلی می‌یابد. در این هنگام، سالک چیزی از اشیا را نمی‌بیند و از ذات و صفات و افعال خویش، فانی و خالی می‌شود.

از جمله احکام مترتب بر سالک در این دو سفر، این است که اگر از انانیت سالک و رسوم خلقی وی، چیزی مانده باشد، شیطان نفس او به ربوبیت، ظاهر می‌شود و از او سخنان شطح‌آمیز

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

صادر می‌گردد. همهٔ شطحیات به اعتقاد امام خمینی، ناشی از نقصان سالک و سلوک و بقای انیت و انانیت سالک، رخ می‌دهند. به همین روی، مطابق با اعتقاد اهل سلوک، سالک باید از معلم و استادی راسخ، پیروی کند. استاد مرشدی که اولاً راه صحیح و دقیق سلوک را به او بیاموزد؛ ثانیاً به چند و چون سلوک و آداب و شرایط آن، عارف باشد؛ ثالثاً سالک را از مسیر ریاضت‌های شرعی دور نکند. بهره‌گیری از مرشد و پیر از دیدگاه امام خمینی به این دلیل است که راه‌های سلوک باطنی، محصور به عدد خلایق نیست؛ یعنی از شمار عدد خلایق بیشتر است. بنابراین یافتن کوتاه‌ترین و راست‌ترین راه به‌سوی حق، بس دشوار است و لزوم اعتماد بر پیری هوشیار و مرشدی بیدار، شرط طریقت است.

در اینجا امام خمینی، شرط خروج سالک از حال فنا و محو در صفات جمالی حق و ورود به ساحت سفر سوم را این می‌دانند که عنایت الهی، وجود سالک را به خودش بازگرداند تا بتواند از مخمصهٔ استغراق در اسمای بی‌کران الهی و غوطه‌ور شدن در وجوه ربوبی، خارج شده و به مسیر تکاملی خویش ادامه دهد. منظور از عنایت الهی به اعتقاد امام خمینی، مقام تقدیر استعدادات بشری است که مطابق با آن، اگر در استعداد سالک باشد که از طور فنا بیرون آمده به خود آید، می‌تواند از حال محاق بودن با اسمای الهی خارج شود و گونه‌ای انانیت حقانی یا وجود خلقی حقی بیابد وگرنه تا ابد به حال فنا خواهد ماند.

ابن‌عربی در *فصوص الحکم*، حکم قوابل را ناشی از فیض اقدس دانسته است. ازاین‌رو تعیین تکلیف سالک نسبت به فانی ماندن یا باقی بودن، موکول به تقدیری ازلی است که به حکم فیض اقدس که مقام حضرت احدیت است، صورت می‌پذیرد (ابن‌عربی، ۱۳۸۱: ۴۹).

با فرض اینکه فیض اقدس، سالک را قابل بقا به ابقای الهی بداند، سالک می‌تواند از مقام محو کنونی به ساحت مقام صحو ثانی راه یابد و سفر سوم را آغاز کند.

۳. سفر سوم از حق به خلق حقی با حق

در این سفر، سالک از حضرت احدیت جمعی که واجد همهٔ کمالات اسمائی به نحو جمعی استهلاکی است به‌سوی حضرت اعیان ثابته سیر می‌کند. این اعیان ثابته، به اعتبار وقوع در سیر نزولی، نوعی خلق، و به اعتبار تمثل بخشیدن به اقتضائات اسمای الهی، به نوعی حق، محسوب می‌شوند. ازاین‌رو امام خمینی از آن‌ها با تعبیر خلق حقی، تعبیر کرده است. در این سفر، سالک با

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

حق، معیت دارد و براثر آن، احکامی بر وی مترتب می‌شود؛ از جمله آنکه: اولاً حقایق اشیا و کمالات آن‌ها برای وی مکشوف می‌گردد و او درواقع به باطن اشیای عالم راه می‌یابد؛ ثانیاً از چگونگی ترقی اشیای عالم تا عالم قدسی و مقام علت العلل و راه‌یابی آن‌ها به موطن اصلی خویش یعنی باغ ملکوت، اطلاع می‌یابد. سالک در این سفر و با وجود علم به باطن علم و حقایق اشیا، نبی تشریعی، محسوب نمی‌شود به این دلیل که او هنوز به نشئهٔ خلایق که همان علام اعیان ناسوتی است، بازگشت نکرده است. به همین دلیل، در این مقام، حکم نبوت که انباء از غیب و اخبار از مغیبات و احکام الهی است به اعتبار فقدان مخاطب عینی و سامع خلقی، سالبه به انتفای موضوع بوده، منتفی می‌گردد.

۴. سفر چهارم از خلق به خلق با حق

در این سفر، سالک، از حضرت اعیان ثابته که همزمان هم خلق است و هم حق، شروع به حرکت کرده به‌سوی اعیان خارجی، رهسپار می‌شود. او در این حال، وجودی حقانی دارد و ضمن مشاهدهٔ جمال حق در کل آفاق، هم نسبت به جایگاه حقیقی اشیا در نشئهٔ ناسوت، علم دارد و هم نسبت به راه سیر و سلوک آن‌ها به‌سوی عالم اعیان ثابته و عوالم بالاتر و نحوهٔ وصولشان به موطن اصلی و آشیانهٔ ازلیشان. در این سفر است که سالک به مقام نبوت تشریعی نائل می‌گردد و صلاحیت دستگیری از خلایق نصیبش می‌شود. او هم می‌تواند به جعل احکام ظاهری و قالبی و باطنی قلبی بپردازد و هم از خدا و صفات و اسما و معارف حقیقی به قدر استعداد خلایق، خبر دهد.

مراتب انبیا در اسفار اربعه

امام خمینی پس از بیان ماهیت و ویژگی‌های اسفار اربعه در فصلی جداگانه و به نقل از عارف قمشه‌ای اختلاف مراتب انبیا در باب اسفار اربعه را بیان می‌دارد (امام خمینی، ۱۳۷۶: ۹۲). او این اسفار را برای همهٔ انبیا تشریعی، امری گریزناپذیر می‌داند، اما مراتب و مقامات آن‌ها را در این اسفار، متفاوت معرفی می‌کند؛ زیرا بعضی از انبیا از مظاهر اسم رحمان هستند و از این جهت، در سفر اول خود، ظهور همین اسم را در عالم، مشاهده می‌کنند. این دسته از انبیا در سفر دوم خود، اشیا را مستهلک در اسم رحمان می‌بینند و در بازگشت به عالم از این سفرها، ارمغانی جز صفت رحمت و وجود رحمانی، ندارند و از این جهت دایرهٔ نبوتشان محدود به همین اسم است. همین حال در مورد

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

دیگر انبیا که مظهر اسمای الهی دیگری هستند برقرار است تا اینکه به پیامبری می‌رسیم که مظهر اسم الله که مستجمع جمیع صفات الهی است، می‌باشد. این نبی در اوج سفر اول خویش، حق را با جمیع شئون خودش، ظاهر در عوالم می‌بیند و هیچ شأنی او را از شأن دیگرش، باز نمی‌دارد. اوج سفر دوم برای این نبی، مستهلک شدن همهٔ حقایق در اسم جامع الهی الله و نیز در حضرت احدیت محض است.

این نبی با وجود جامع الهی به‌سوی خلق باز می‌گردد و دارای نبوت ازلی ابدی و خلافت ظاهری و باطنی است.

از سویی دیگر، امام این اسفار را تا سفر چهارم نیز قابل حصول برای اولیای کمل نیز می‌دانند. به همین جهت، سفر چهارم حتی برای امیرالمؤمنین هم حاصل شده بود؛ لیک چون حضرت ختمی مرتبت، صاحب مقام جمعی بود، برای هیچ‌کس از انسان‌های پس از وی، مجال تشریع باقی نمانده است. بنابراین، مقام نبوت، هم برای رسول اکرم (ص) حاصل آمده است و هم برای خلفای او با این تفاوت که این مقام برای شخص پیامبر اعظم(ص) به اصالت، ثابت است و برای خلفای معصوم وی، به متابعت از وی، زیرا همهٔ چهارده معصوم، در مقامات معنوی و روحانی، دارای مقامی یکسان و واحد هستند.

امام خمینی در اینجا از استاد خود، عارف کامل، آیت‌الله شاه‌آبادی، این ادعا را نقل می‌کنند که اگر علی(ع) پیش از نبی اسلام، ظهور نموده بود، همانند نبی(ص) از خود، شریعت، اظهار می‌داشت و نبیّ مرسل می‌گشت؛ زیرا این دو، در مقامات معنوی و ظاهری، با یکدیگر اتحاد دارند (امام خمینی، ۱۳۷۶: ۹۳).

مقایسه دیدگاه حکیم قمشه‌ای و امام خمینی در باب اسفار اربعه

مطالعهٔ دو دیدگاه حکیم قمشه‌ای و امام خمینی دربارهٔ اسفار اربعه، معلوم می‌دارد که بین این دو دیدگاه در عین شباهت‌ها، تفاوت‌هایی نیز به چشم می‌خورد. در اینجا مناسب به نظر می‌رسد که تشابه‌ها و تفاوت‌های بین این دو دیدگاه را به تفکیک سفرهای چهارگانه بیان کنیم.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

۱. سفر اول

امام و عارف قمشه‌ای هر دو مبدأ عزیمت در سفر اول را خلق می‌دانند، اما برخلاف عارف قمشه‌ای که مقصد این سفر را حق معرفی می‌کند، امام آن را حق مقید می‌داند. تفاوت گذاردن بین حق و حق مقید و اختصاص دومی به سفر اول و اولی به سفر دوم، نشان از دقت نظر امام دارد؛ زیرا که اوج پرواز سالک در سفر اول، تماس با حقی است که در مظاهر اکوان، خود را به رؤیت او درمی‌آورد نه حق به نحو مطلق که در سفر دوم بدان نیل حاصل می‌شود.

همچنین امام خمینی برخلاف عارف قمشه‌ای که صرفاً رفع حجاب‌های ظلمانی و نورانی را شرط اصلی برای رسیدن به مقصد این سفر می‌داند، افزون‌بر رفع این حجاب‌ها از جنبهٔ یلی الخلقی، رؤیت جمال حق در اکوان را نیز از جنبهٔ یلی الحقی، از ملازمات این سفر می‌داند.

از دیگر تفاوت‌هایی که بین این دو دیدگاه وجود دارد این است که عارف قمشه‌ای اوج این سفر را مقام فنا می‌داند که امام خمینی چنین اعتقادی ندارد. به اعتقاد عارف قمشه‌ای سفر اول، به فنا و سفر دوم، به فنای از فنا می‌انجامد درحالی‌که امام خمینی، فقط در سفر دوم سخن از فنا می‌گوید. با توجه به اینکه مقام فنای از ذات و صفات و افعال، امری است که به شرط استغراق در ذات و صفات و افعال الهی، مقدور می‌شود، به نظر می‌رسد که تعبیر امام خمینی از دقت بیشتری برخوردار است، زیرا که وصول به مقام فنا، در سفر اول، وصولی زودهنگام، تلقی می‌شود و جای آن، سفر اول نیست؛ زیرا تنها در سفر دوم است که هویات وجودی خلقی به استهلاک کامل می‌رسند و فنا معنا می‌یابد.

اوج این سفر از دید عارف قمشه‌ای، اخفائیت سالک در اسمای الهی است، اما امام خمینی این اوج را عبارت از رؤیت حق در مظاهر و مرائی آفاق می‌داند. با توجه به اینکه عارف قمشه‌ای در سفر دوم هم دوباره از مقام اخفائیت یاد می‌کند، به نظر می‌رسد که تعبیر امام خمینی از شفافیت و دقت بالاتری برخوردار است.

۲. سفر دوم

امام خمینی همسو با عارف قمشه‌ای، احکام مشابهی را نظیر شطح‌گویی و محو ذاتی، صفاتی و افعالی و لزوم شمول عنایت الهی برای خروج سالک از فنا و بازگشت به انانیت، برای سالک این سفر برشمرده‌اند. البته همان‌گونه که بیان شد امام خمینی برخلاف عارف قمشه‌ای که این سفر را

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

محل فنای از فنا می‌داند، برای سالک در این سفر، فقط مقام فنا را قائل است. ضمن آنکه عارف قمشه‌ای این سفر را همانند سفر چهارم مع الحق می‌داند، اما امام خمینی به چنین معیتی جز در دو سفر سوم و چهارم، قائل نیست.

۳. سفر سوم

عارف قمشه‌ای این سفر را صرفاً سفر از حق به خلق با حق، معرفی می‌کند، اما تفسیری از ماهیت این مقصد یعنی خلق، ارائه نمی‌کند. درحالی‌که امام با آنکه این سفر را سفر از حق مطلق به خلق مع الحق می‌داند، ماهیت مبدأ حقانی و مقصد خلقانی این سفر را نیز مورد تفسیری روشن قرار می‌دهد. مطابق با این تفسیر، مبدأ عزیمت سالک در این سفر، حضرت احدیت و مقصد آن، حضرت اعیان ثابته است که توجیهی مناسب برای مبدئیت اعیان ثابته به مقصد اعیان متغیره در سفر چهارم می‌باشد.

امام خمینی و عارف قمشه‌ای هردو معتقدند که نبوت حاصل برای سالک در این سفر، نبوتی غیر تشریعی است؛ زیرا که سالک هنوز به عرصهٔ خلایق امکانی، نزول و بازگشت نکرده است.

۴. سفر چهارم

امام و عارف قمشه‌ای بیشترین شباهت را در تفسیر ماهیت و ویژگی‌های این سفر دارند. از دیدگاه هردو عارف، اولاً این سفر من الخلق الی الخلق مع الحق است و ثانیاً نبوت تشریعی در این سفر برای سالک، حاصل آمده است.

امام در ذیل این بحث، به نقل از عارف قمشه‌ای در یک فصل مستقل، به دو نکتهٔ کلیدی اشاره دارد: نخست آنکه سفر چهارم هرچند برای همهٔ انبیای الهی حاصل می‌آید اما میان آن‌ها در مراتب نبوت، اختلاف وجود دارد؛ زیرا بسته به اینکه هر یک از انبیا، تحت حاکمیت کدام یک از اسمای الهی قرار داشته باشند، نبوتشان بر طبق اقتضائات آن اسم خواهد بود. به همین جهت نبی اکرم(ص) به حکم آنکه مظهر اسم جامع الله است، افضل انبیای الهی و مرآت اتم اسما و صفات ربوبی می‌باشد. ثانیاً سفر چهارم حتی برای کمل از اولیا هم حاصل شدنی است. ازاین‌رو حضرت امیر(ع) هم واجد مقام نبوت تشریعی می‌باشد، اما تنها مانعی که او را از اظهار نبوتش باز داشته، تأخر زمانی او از

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

وجود شریف رسول اعظم(ص) بوده است، وگرنه به لحاظ هم‌ترازی وجودی و اتحاد نوریِ آن دو وجود اعظم، هر دو صلاحیت وجودی برای نبوت تشریعی را دارا بوده‌اند (امام خمینی، ۱۳۷۶: ۹۳).

اسفار خمسه و اسفار سبعه

همان‌گونه که دیدیم قیود اضافه شده ازسوی امام خمینی در تبیین اسفار اربعه هم به دقت‌افزایی در تعبیر از مراحل این اسفار، کمکی شایان نموده و هم به توجیه جنبهٔ کمّی این اسفار، مدد رسانده است. شکی نیست که حصر عقلی اسفار، این اقتضا را دارد که سفر از خلق به حق و بالعکس، عملاً دو سفر بیشتر نباشد. درنتیجه کل دو قوس صعودی و نزولی می‌تواند سفر سالک از خلق به حق و از حق به خلق را توجیه کند، اما با توجه به اینکه خود حق از دو حیثِ مقصدیت برای سفر پیش از خود و مبدئیت برای سفر پس از خود، هم مبدأ محسوب می‌شود و هم مقصد، بنابراین با این لحاظ، تعداد اسفار به سه سفر، شامل سفرهایِ من الخلق الی الحق، من الحق الی الحق و من الحق الی الخلق، خواهد رسید؛ و ازآنجاکه همین ویژگی دربارهٔ خلق نیز قابل تصویر است و خلق از دو حیث مقصدیت برای سفر قبل و مبدئیت برای سفر بعد، هم مبدأ خواهد بود و هم مقصد، در نتیجه عدد اسفار به چهار سفر، شامل سفرهایِ من الخلق الی الحق، من الحق الی الحق، من الحق الی الخلق و من الخلق الی الخلق خواهد رسید. البته آن‌گونه که در تعبیر عارف قمشه‌ای و دیگران می‌بینیم تعبیر از حق در هر دو مورد مبدأ شدن و مقصد شدن، یک تعبیر است، اما در ادبیات امام خمینی و با افزوده شدن اطلاق و تقیید به این تعابیر، از حق مبدأ به عنوان حق مقید و از حق مقصد به عنوان حق مطلق، یاد شده که تعبیری بی‌سابقه و دقیق‌تر است.

در اینجا ذکر این نکته، مناسب است که بهره‌گیری امام خمینی از دو وصف اطلاق و تقیید در تفسیر چیستی این اسفار با وجود مزایایی که دارد از نقصی هم برخوردار است و آن اینکه این بهره‌گیری به‌نحوی حداقلی و صرفاً در مورد حق یعنی در دو سفر اول و دوم صورت گرفته است، درحالی‌که اگر با الهام از خود امام از اضافه کردن اوصاف اطلاق و تقیید در مقام تعبیر از این اسفار به صورتی نظام‌مند بهره ببریم و از وارد کردن دو صفت مطلق و مقید در مبادی و مقاصد اسفار سالکان بیشترین بهره را ببریم، در عمل، عدد اسفار مورد بحث به اعتباری به پنج و به اعتباری به هفت، خواهد رسید.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

توضیح آنکه اگر در توصیف اسفار مورد بحث، از دو صفت مطلق و مقید در هر دو مورد حق و خلق، استفاده کنیم، در دو حالت الف و ب، به ترتیب، تعداد اسفار به پنج و هفت، می‌رسد.

الف. حالت اول، اسفار خمسه:

۱. من الخلق المطلق الی الخلق المقید
۲. من الخلق المقید الی الحق المقید
۳. من الحق المقید الی الحق المطلق
۴. من الحق المطلق الی الخلق المقید
۵. من الخلق المقید الی الخلق المطلق

در این حالت همان‌گونه که مشاهده می‌کنیم، مبدأ المبادیِ اسفار سالکان، خلق مطلق در نظر گرفته شده است؛ زیرا روشن است که سکون مادی و غفلت خلقی، حضیض سفر سالکان است و این جنبهٔ خلقی در لحظهٔ آغاز بیداری، مطلق است و با آغاز سفر، به‌تدریج از این اطلاق و سکون خلقی، کاسته شده و به اطلاق حقی و حرکت ربوبی، افزوده می‌شود و سفر درواقع به اوج می‌رسد.

بنابراین، سفر اول از خلق مطلق آغاز و به‌سوی خلق مقید رهسپار می‌شود؛ زیرا اقتضای طبع آدمی همین است که اوصاف رذیلت را به‌تدریج کسب می‌کند و به‌تدریج از دست می‌دهد. همان طور که اوصاف فضیلت را نیز به‌تدریج کسب می‌کند و به‌تدریج از دست می‌دهد. ازاین‌رو این سفر را من الخلق المطلق الی الخلق المقید نامیدیم؛ زیرا تا اطلاق و کمال غفلت و ظلمت به غفلت و ظلمت نسبی و به تعبیری به بیداری مضاف نرسد، امکان التفات به عالم بالا و توجه به وجه حق، ناممکن است. به همین ترتیب، سفر دوم از خلق مقید به حق مقید چنان‌که در تعبیر امام خمینی دیدیم می‌انجامد و سفر سوم از حق مقید به حق مطلق که اوج اسفار و منتهای سیر صعودی است، می‌رسد. سپس سیر نزولی با سفر چهارم که از حق مطلق به خلق مقید است آغاز شده تا سفر پنجم که از خلق مقید به خلق مطلق است، استمرار می‌یابد. همین مرتبه است که حضیض اسفار، محسوب می‌شود.

گفتنی است که با توجه به ماهیت این اسفار، دو سفر نخست، مع الحق هستند، سفر سوم فی الحق است و دو سفر پایانی، بالحق می‌باشند.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

ب. حالت دوم، اسفار سبعه:

۱. من الخلق المطلق الی الخلق المقید
۲. من الخلق المقید الی الحق المقید
۳. من الحق المقید الی الحق المطلق
۴. من الحق المطلق الی الحق المطلق
۵. من الحق المطلق الی الخلق المقید
۶. من الخلق المقید الی الخلق المطلق
۷. من الخلق المطلق الی الخلق المطلق

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، در این حالت، برخلاف حالت نخست، دو سفر که به ترتیب با شمارهٔ چهارم و هفتم، مشخص شده‌اند، به اسفار اضافه شده‌اند. این دو مرحله درواقع با این ملاحظه افزوده شده‌اند که «سفر در حق مطلق» به عنوان اوج اسفار و «سفر در خلق مطلق» به عنوان حضیض اسفار، عقلا می‌توانند با مبدأ و مقصدی واحد، در نظر گرفته شوند. این دو سفر بیانگر نوعی حیرت برای آدمی در مسیر تکامل معنوی است: نخستین حیرت، حیرت در تیه ضلالت خلقی و دومین حیرت، حیرت در وادی قداست حقی است و به تعبیری سفر چهارم، فناء الفنای حقی و سفر هفتم، فناء الفنای خلقی است.

ذکر این لطیفه نیز خالی از فایده نیست که سفر هفتم به لحاظ ماهیت خاص خود، می‌تواند به اعتباری، مبدأ الاسفار یعنی مبدأ الصعود و به اعتباری، منتهی الاسفار یعنی منتهی النزول، محسوب شود.

نتیجه

به نظر می‌رسد که تمایل عارفان و فیلسوفان به بیان و تقریر اسفار عرفانی، گونه‌ای نظام‌سازی قلبی و عقلی مراتب وجود در مقام تکوین و نظام‌سازی زبانی آن‌ها در مقام تدوین می‌باشد. براساس الگوی مشهور چهارتایی، می‌توان به سه گونه تقریر اسفار اربعه شامل گونهٔ عرفانی، گونهٔ فلسفی و گونهٔ زبانی اشاره کرد.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

در گونهٔ اول همان‌گونه که در این مقاله دیدیم، کوشش دو عارف، معطوف به تقریر این اسفار بالشهود یعنی با دلالت قلبی بود. در گونهٔ فلسفی، کوشش فیلسوفان شامخ و حکیمان راسخ این است که نظام حاکم بر آفاق و انفس را با استدلال عقلی به تقریر کشند. ازاین‌رو در سفر اول، همهٔ وجود را مستهلک در وجود حق و جلوه‌ای از جلوات ظهور او می‌بینند و در سفر دوم با تأمل در حقیقت وجود، از وجوب ذاتی حق به سود نعوت جمالی و جلالی او استدلال می‌کنند و در سفر سوم با نظر به احدیت و عنایت حق، نحوهٔ صدور کثرت از سلاسل عقول و نفوس تا عوالم ملک را به تصویر می‌کشند و در سفر چهارم با نظر به خلایق و نحوهٔ رجوع آن‌ها به حق، به اثبات و تشریح مفاسد و مصالح دنیوی و اخروی، نائل می‌شوند.

در گونهٔ زبانی یا تدوینیِ اسفار که نمونهٔ بارز آن، شاهکار ملاصدراست، فصول چهارگانهٔ کتاب، شامل امور عامه و جواهر و اعراض، اثبات ذات و صفات الهی، اثبات جواهر قدسی و نفوس مجرده و تبیین احوال نفس در دنیا و قیامت، همین اسفار را در قالب زبانی، ترسیم می‌کنند. تطابق این سه‌گونه تقریر در وجوه قلبی، عقلی و زبانی آن‌ها، نشان‌دهندهٔ دقت و ذوق اندیشمندان اسلامی در ترسیم هندسه‌ای معنوی است که در آن، تکاپوی دائمی جهان آفرینش از نقطهٔ مبدأ تا نقطهٔ مقصد به منظور نشان دادن همگرایی نهایی آفاق و انفس در قالب اسفاری چهارگانه به تصویر کشیده شده است.

مشهورترین تقریرات اسفار به آن دسته از تقریرات، تعلق دارد که الگوی چهارتایی را مورد توجه قرار می‌دهند، اما شکی نیست که بنابر اعتبارات مختلف عقلی و البته به تأیید دلالت‌های قلبیِ اهل شهود، می‌توان از الگوهایی دیگر نظیر الگوی دوتایی، سه‌تایی، پنج‌تایی و به خصوص، هفت‌تایی نیز یاد کرد.

پی‌نوشت‌ها

۱. عبارات مورد بحث: «وی بیش از چهار سفرنامه نوشته است» رک:

Conte de Gobineau, *Les religious et les philosophies*, 1asire central, paris,dans L, 66881, p.

«و مشهورترین دو اثر ملاصدرا عبارتند از *اسفار اربعه* یا» چهار کتاب و *الشواهد الربوبیة*» رک:

E. G. Brown, *A literary History of persia*, Vol.4, p. 430

۲. رک: مقدمهٔ وی بر کتاب *المشاعر* در اثر زیر:

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

S. H. Nasr, Mull *'sadr as a Source for the History of Muslim Philosophy* , in Islamic Studies, chapter 4,11

۳. اثر مورد بحث ابن‌عربی، کتاب *الاسفار عن نتایج الأسفار* است که در حیدرآباد، در سال ۱۹۴۸ میلادی منتشر شده است. همچنین رک:

O. Yahya, *historie et classification de l*, oeuvre d Damas, 3691, Vol. I, pp :Ibn Arab, 318-19

۴. دربارهٔ معنای سفر، رک: رسالهٔ «الاصطلاحات الصوفیة»، شمارهٔ ۲۹ از *رسائل* ابن‌عربی، حیدرآباد، ۱۹۴۸، ص ۷۸؛ همچنین رک: *الاسفار الاربعة العقلیة فی الحکمة المتعالیه*، ج ۱، ص ۱۳: «وَاعْلَمْ أنّ لِلسّلاّک مِنَ الْعُرَفآءِ وَ الاوْلیآءِ أسْفارًا أرْبَعَةً».

کتابنامه

- آملی، سید حیدر. (۱۳۶۸)، *جامع الاسرار و منبع الانوار*، تصحیح عثمان اسماعیل یحیی و هانری کوربن، تهران: انجمن ایرانشناسی فرانسه در ایران.
- ــــــــــــــ. (۱۳۶۷)، *المقدمات من کتاب نص النصوص فی شرح فصوص الحکم*، مصحح: یحیی، عثمان اسماعیل و هانری کوربن، مترجم: طباطبایی نجاد، تهران: توس.
- ابن‌عربی، محیی‌الدین. (۱۳۸۱)، *فصوص الحکم*، ابوالعلاء عفیفی، تهران: الزهراء
- امام خمینی، روح‌الله. (۱۳۷۶)، *مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- قمشه‌ای، محمدرضا بن ابوالقاسم. (۱۳۴۵)، *مجموعه آثار حکیم صهبا*، تصحیح حامد ناجی اصفهانی، تهران: مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی.
- قونوی، صدرالدین. (۱۳۵۷)، *النفحات الالهیة*، تصحیح محمد خواجوی، تهران: مولی.
- کبری زاده، طاش. (۱۳۸۹)، *الشقائق النعمانیه فی علماء الدوله العثمانیه*، تصحیح و تحقیق محمد طباطبایی بهبهانی، تهران: کتابخانه مجلس.
- محقق داماد، مصطفی. (۱۳۷۶)، *نامه فرهنگستان علوم*، شماره ۶ و ۷ تهران: فرهنگستان علوم.
- ملاصدرا، صدرالدین محمد شیرازی. (۱۳۸۰)، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعة العقلیه*، تصحیح و تحقیق مقصود محمدی؛ به اشراف محمد خامنه‌ای، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]

This document was created with Win2PDF available at http://www.daneprairie.com.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-01]